## المرحلة الرابعة فی الماهیة و لواحقها

 وفیه فصول

## فصل ﴿١﴾ فی الماهیة

 إن الأمور التی تلینا لکل منها ماهیة و إنیة و الماهیة ما به یجاب عن السؤال بما هو کما أن الکمیة ما به یجاب عن السؤال بکم هو فلا یکون إلّا مفهوما کلیا و لا یصدق علی ما لا یمکن معرفته إلّا بالمشاهدة

 معظم جلد دوم در بحث ماهیت است. در جلد اول بحث در مباحث وجود بود. حقیقت وجود، اوصاف وجود از وجوب و امكان و امتناع و همینطور بحث راجع به اصالت وجود و وحدت وجود و تشكیك، تشخص، اینها مسائلی بود كه بسیار مهم بود و در جلد اول مرحوم آخوند این مطالب را به نحو مبسوط بیان می كردند به طوری كه می شود گفت جلد اول اسفار شالوده وچكیدة كل مباحث فلسفی است و مباحث دیگر فلسفی همه برگشت به مباحث جلد اول داده می شود. یعنی در مباحث نفس كه بحث از تجرد نفس است یا عدم تجرد آن و خصوصیات برگشتش به مسئله وجود و مراتب وجود در تجرد است یا اینكه در مباحث قوه وفعل كه بحث از كیفیت تأثیر علت در معلول دارد، این برگشتش به مباحث وجود است. مباحث علت ومعلول كه بسیار مبحث مهمی است، تمام اینها به حقیقت وجود وبه مراتب وجود بر می گردد. لذا یكی از علل تطویل جلد اول پرداختن به این مباحث بود كه به نظر می رسید كه هر چه صحبت دربارة آن بشود شاید كم شده باشد. در مباحث جلد اول همانطوری كه نظر رفقا هست ما بالمناسبه راجع به ماهیت هم صحبت كردیم، در جلد دوم مرحوم آخوند اكثر مباحثش را اختصاص به ماهیت و لوازم آن داده است و به طور مبسوط وفنی راجع به این موضوع می پردازند. طبیعی است كه همراه با مسئله ماهیت مسئله وجود هم مطرح خواهد شد. زیرا این دو از یكدیگر قابل انفكاك نیستند و به نظر می رسد كه تحقیق وتطویل بیشتر در جلد دوم نیز جای خودش را دارد. یعنی بسیاری از مطالبی كه مورد اختلاف حكما و مفرق بین آراء حكما و عرفا است از مسائل و مطالب مربوط به ماهیت سرچشمه می‌گیرد و كیفیت تصور ماهیت كما هی هی باعث می شود كه انسان نتواند جایگاه ماهیت را در قضایای خارجیه و اعیان خارجیه هر كدام را در مرتبه خودش تعین كند. مرحوم آخوند در ابتداء می فرمایند: ماهیت عبارت است از آن چیزی كه در جواب ما هوُ گفته می شود. وقتی كه انسان سؤال بكند ازیك شئ از یك عین خارجی كه آن چیست؟ در وهلة اول وجودش مفروغ عنهُ است. یعنی نسبت به هستی و نسبت به وجودش بحث ندارد یا اینكه صرف نظر از وجود این صحبت و این سؤال مطرح است، به وجود كاری ندارد كه آیا این شیئ خارجی موجود است یا نه؟ بنابراین، این مطلب را كه الان به این كیفیت خدمتتان دارم عرض می كنم به خاطر یك اشكالی است كه آن اشكال را نسبت به مرحوم آخوند و مرحوم علامه طباطبائی در اینجا می خواهیم مطرح بكنیم كه وقتی شخصی از حقیقت یك شیئ سؤال می كند، نسبت به وجود او اصلًا نظری ندارد كه آیا این موجود هست یا نه؟ بله در بسیاری از موارد انسان وقتی شیئ را مشاهده می كند و اطلاعی از حقیقتش ندارد، مورد سؤال قرارمیدهد. فرض كنید كه الان این شئ كه در دست من است، این جعبه، من نمی دانم جنسش چیست؟ آهن است؟ پلاستیك است؟ كائوچو است؟ نمی دانم! فقط شكلی از او می بینم بعد می گویم این چیست؟ حقیقتش چیست؟ شما فرضاً می گویید: پلاستیك است، كائوچو است. در مواردی كه انسان فرض كنید دارویی را كه می بیند ونمی داند كه قابل استفاده است یا نه؟ از حقیقتش سؤال می كند آقا این قرص چیست؟ می گویند برای سردرد خوب است، استامینوفن است وامثال ذلك یا اینكه وسیله ای را انسان می بیند و نمیداند كه از این وسیله چه استفاده ای می شود كرد راجع به آن سؤال می كند! می گویند یك وسیله ای است كه برای فلان كار در منزل مفید است و باعث تنظیف منزل می باشد یا این كه برای باغچه و غیر آن این وسیله بدرد می خورد این مسئله اغلب به این كیفیت است. ولی در خیلی از اوقات انسان حتی اطلاعی بر آن عین خارجی ندارد و سؤالات همیشه به وجود شئ بر نمی گردد؛ یعنی وجود مسئولٌ عنه و معرَّف شرط برای سؤال سائل از ماهیت نیست، بلكه صرف تصور این ماهیت واین شیئ ولو به نحو ابهام، موجب سؤال است. حالااین تصور گاهی اوقات منطبق بر یك وجود خارجی است گاهی منطبق نیست. در سؤال از ماهیت هیچ وقت سائل آن شئ را مفروغ الوجود نمی داند، به او كاری ندارد كه آیا هست یا نیست، فرض بكنید دارویی كه برای یك بیماری قرار است درست بكنند، هنوز درست نكردند. فقط خبرش می آیدكه سال بعد یك كمپانی همچین قرصی را می خواهد درست كند. شما قبل از اینكه بخواهید سؤال بكنید كه درست شده است یا نشده؟ یا كی قرار است درست بشود؟ از اول می گوید كه این دارو به چه دردی می خورد؟ این دارو چه خاصیتی دارد؟ هنوز یك سال دیگر این كمپانی می خواهد درست كند هنوز وجودش در خارج محقق نیست پس سائل در سؤال از ماهیت وجود را شرط برای سؤال نمی داند بلكه یا وجود خودش فی حد نفسه متحقق است یا این كه وجود متحقق نیست بلكه نظر سائل همیشه در سؤال از ماهیت شئ كه حقیقتش چیست، عبارت است از رسیدن به خصوصیات ذاتیه و خواص و آثاری كه بر او مترتب است، این مورد نظر سائل است. با توجه به این مسئله؛ وقتی كه سائل سئوال می كند كه از حقیقت یك شئ كه ما هو؟ در اینجا به همان حدود خارجی او می خواهد اشاره بكند كه این حدود و آثار خارجی چیست؟ یعنی این شئ اگر در خارج محقق شود بنا بر یك قضیه شرطیه چه خصوصیاتی دارد؟ چه آثاری دارد؟ این مورد نظر سائل است، این مورد نظر سؤال كننده از ماهیت شئ است. راجع به این سؤال طبعاً از ذاتیات خود شیئ می باشد. یعنی خود همین شئ كه الان مشاهد و مورد نظر و توجه ماست ذاتیاتش چیست؟ و مشخصاتش چیست؟ و خصوصیاتی كه او را امتیاز می دهد از سایر اشیاء چیست؟ این طبعاً همان ماهیت است كه البته ماهیت در واقع همان ما هویت بوده است، یعنی آن چیزی كه ﴿ما به الشیء شئٌ﴾ و همان حقیقتی كه به واسطة آن معنایی كه مورد نظر است آن شیئ در خارج ظهور پیدا می دهد و از مرحلة اجمال و ابهام در می آورد. آن مطلبی كه در اینجا است و باید به آن توجه شود اینست كه مرحوم آخوند یك تفسیر دیگری را هم برای ماهیت ذكر كردند كه این تفسیردوم باعث شده است مطلبی در اینجا مطرح بشود. آن تفسیر این است كه می فرمایند: گاهی از اوقات ماهیبت در جواب ماهو گفته می شود، و گاهی اوقات ماهیت پاسخی است كه در جواب ما به الشئ هوَ هوُ و این دو با همدیگر تفاوت می كند فرق بین جواب ما هو و جواب ما به الشئَ هُو هُو در اینست كه در مرحله اول صحبت در خود آن حقیقتی است كه آن حقیقت وعائش فقط ذهن است و جایگاهش گرچه در خارج با وجود متحد است ولیكن در حلول در ذهن آنجایئكه از آن شئ خارجی قابل حلول در ذهن نیست یك حقیقتی از آن شئ خارجی كه صورت شئ هست و ذاتیات آن شئ را بوجود می آورد، در ذهن نمودارمی شود ونقش می بندد و وارد می شود. اسم آن را می گذاریم ماهیت. پس بنابر این در این سؤال وجود خارجی مدّ نظر نیست. بلكه این سؤال از حدود و ذاتیات آن وجود خارجی است و این حقیقتی كه وجود خارجی به آن حقیقت ظهور پیدا كرده و خودش را نشان و ارائه داده و به ما می نمایاند كه من این هستم و شما بواسطه اطلاع بر این حقیقت او را از سایر اعیان دیگر امتیاز می دهید. اگر فرض بكنید كه در اینجا دو تا حیوان باشند و شما نمی دانید كه كدامیك از اینها گوسفند و كدامیك از آنها حیوان دیگر است، گر چه می دانید دو حیوان در اینجا هست ولی نمی توانید بین این دو امتیاز بدهید. در صورتی امتیاز بین این دو هست كه اطلاع پیدا كند كه یكی از این دو غنم است و دیگری بقر. به بقریت اطلاع پیدا كنید و به غنمیت هم اطلاع پیدا كنید، آنوقت در این صورت این مسئله قابل امتیاز است. حالا اگر شما یك پوششی بر اینها پوشاندید، یك پوششی بر روی آن حیوان و یك پوششی روی این حیوان كه دیدگان شما را از اطلاع بر آنچه كه آنها آن هستند، حاجب و مانع بشود، ماهیت از شما مخفی شده است. بله، از نقطه نظر ابهام در حیوانیت ابهامی برای شما نیست. می دانید كه اینها با چوب و درخت فرق می كنند از این نظر ماهیت هم دارای مراتبی است در ابهام و در وضوح از جهت اینكه می دانید اینها حركت می كنند می توانید بین اینها بین این وجود و بین درخت و گل و گیاه و آب و سنگ وغیره تفاوت بگذارید. ولی از نقطه نظر خصوصیت خود اینها برای شما روشن نیست تا وقتی كه پرده و پوشش از روی آنها برداشته بشود. وقتی كه برداشته شد شما می فهمید كه این گوسفند است آن هم گاو است كه در كنارش است. پس این اطلاع و علمی كه از این مشاهده برای شما حاصل شده است، این اطلاع باعث می شود كه واقعاً آن شئ بِما هُوَ هوُ برای شما روشن بشود. یعنی آن حقیقتی كه دیگر ماوراء او حقیقتی نیست. ﴿لیسَ وراء عبادان بلَدَه﴾. یعنی ماهیتی كه همین گوسفنددارد كه دارای این وزن و این خصوصیات است آن هم بقری كه در كنارش است آن هم دارای این خصوصیات است و خودتان دارید این را مشاهده می كنید. این مسئله به خود ماهیت و به حقیقت بر می گردد. گاهی از اوقات در تفسیر ماهیت گفتند ما بِهِ الشیء هُوَ هوُ آن ماهیت عبارت است از آن چیزی كه شئ، شیئیتش را بواسطه او بدست می آورد. یعنی عبارت است از همان وجود متشخص. آن وجود متشخص كه الان من دارم یكی یكی رفقا را می بینم. الان از فرض بكنید ازآن اول نفر شروع می شود یكی یكی تا می آید به آخرین نفر. این وجود بدون اینكه من نظری به ماهیتش بكنم كه این ماهیتش چیست؟، مثلًا این شخص ماهیتش فرق می كند با ماهیتی كه در كنارش است یا نه؟، هر دو یك ماهیت را دارند. می شود آقا دو تا آدم دو تا ماهیت داشته باشند؟ ظاهراً می شود بله، خدا به دادمان برسد با كارها و اعمالمان. اینها كه چشم برزخیشان باز شده و حقیقت انسان را به اشكال مختلفه می بینند آنها می دانند كه ممكن است ماهیات افراد هم با همدیگر تفاوت داشته باشد و فرق بكند و به ظاهر اینها دارای آثار مشترك باشند و این تشخصی كه الان وجود دارد همین تشخص مورد نظر ماهیت است، دیگر كاری به آن آثار دیگر ما نداریم. یعنی همینی كه الان من دارم می بینم با این دو چشمم این حقیقتی و صورتی كه دارد می آید، یعنی ما به ازاء، آن ما به ازاء وحقیقتی كه دارد می آید آن مورد نظر من است و طبعاً آن عبارت از چیست؟ آن عبارت از وجود است، یعنی الان من اطلاع بر یك وجود پیدا كردم و بعد از اطلاع بر این وجود دیگر سراغ حقیقتش نمی روم. فرض بكنید می گویند این چیست؟ می گوییم این حیوانی است كه دارد راه می رود. دیگر نمی‌آیم سؤال كنم كه این حیوان جزء كدام دسته از حیوانات است یا این انسان جزء كدام دسته از انسانها است، كدام صنف از اصناف است. روی این جهت جوابی كه داده می شود به تشخص در وجود برمیگردد و به خود ماهیت برنمیگردد یعنی وقتی كه من سؤال می كنم كه این شئ چیست؟ از وجود خارجی او دارم سؤال می كنم نه از ماهیت و خصوصیات او یعنی در واقع آن شئ مُعرَّف ما كه از او سؤال می شود اولًا باید یك تعین خارجی و یك عین خارجی داشته باشد والا از چیزی كه موجود نیست دیگر انسان سؤال بكند نمی تواند. بنابر این فرض دوم، پاسخی كه داده می شود به وجود متشخص و متعین بر می گردد نه به خصوصیت ذاتیة آن شئ جدای از آن وجود، این مسئله ای كه مرحوم آخوند می فرمایند: آن تفسیری كه ما داریم می شود اعم مطلق از آن ماهیت قبلی است یعنی هم بر وجود صادق است كه عبارت است از وجود متشخصه وهم بر خود اشیائی كه آنها داری وجود نیستند یا اینكه وجودشان وجود مفروغ عنه است یا اصلًا توجهی به آن وجود ندارند، فرض كنید از شیئ كه قرار است به وجود بیاید، آن چیست؟ می گوییم: آن دارای این خصوصیات است. یا اینكه می گوییم این چیزی كه الان در جلوی من است و دارم مشاهده می كنم این چیست؟ این در واقع به همین وجود متشخص خارجی بر می گردد و مرحوم علامه در اینجا یك حاشیه خوبی دارند كه حاشیه مبین و مُوَضِحی است این را رفقا طبعاً مطالعه می كنند ایشان در این حاشیه مطلبی را كه فرمودند بیان توضیح كلام مرحوم صدر المتألهین است: كه در مورد ماهیت، هنگام سؤال دو نظر ممكن است مطرح باشد نظره اول این است كه آن ذاتیات شی اگروجود خارجی پیدا كند باید با این ذاتیات وجود خارجی پیدا كند وجدای از این نمی شود، غنم یك ذاتیاتی دارد كه اگر بخواهد وجود خارجی پیدا كند باید همراه با این ذاتیات باشد جدای از این ذاتیات دیگر غنم نخواهد بود، كلب خواهد بود، بقر خواهد بود، شتر خواهد بود، و انسان از این ذاتیات سؤال می كند این همان سؤال از ماهیت به ما هویت استكه در جوابش ذاتیات شی جدای از وجودش به نظر می آید چه اینكه آن وجود، وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد. بعد ایشان می فرمایند: گاهی از اوقات وقتی سؤال از ماهیت یك شئ می شود كه عبارت است از آن هویت خارجی او كه الان در خارج متحقق است آن هویت خارجی او كه شما دارید او را مشاهده می كنید و او دارد در چشم شما می آید و از چشم شما به ذهن شما عبور می كند آن هویت خارجی را اسمش را می گذارند ماهیت كه منطبق علیه آن عین خارجی است و آن چیزی است كه مورد مشاهد شماست. پس بنابر تفسیر دوم وقتی كه سؤال می كنند از شئ، شئ اعم می شود از شئ موجود و شئ معدوم و به طور كلی هر دو دسته را شامل می شود و تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام می شود، تفسیر اول خاص می شود كه عبارت است از همان خصوصیات وبس. این وجود را هم در اینجا در بر می گیرد.

 با توجه به مطالبی كه راجع به ماهیت خدمت رفقا عرض شد به نظر می رسد كلام مرحوم علامه در اینجا محل تأمل است جهتش این است كه همانطوری كه به نظر می رسد در مورد ماهیت، سائل نظر به وجود ماهیت ندارد بلكه نظر سائل در مورد ماهیت به خصوصیات و متمایزات و ممیزات و مشخَصات و مشخِصات این عین خارجی است بر فرض قضیة شرطیه یعنی بر فرض وجود موضوع در قضیة شرطیه، به طور كلی وقتی كه سائل سؤال می كند كه این قرص چیست؟ به خصوصیات و به آثار این قرص كار دارد، باینكه این قرص موجود است؟ یا موجود نیست؟ كاری ندارد، فقط می خواهد تفاوت بین این دارو و سایر داروها را متوجه بشود و این تفاوت به ذاتیات شئ بر می گردد گر چه از باب اتفاق این شئ خارجی گاهی وجود گاهی پیدا كرده مثل اینكه در جلوی ما داروئی وجود دارد یا اینكه این شیء خارجی اصلًا وجود ندارد همانطوری كه گفتم یكسال دیگر می خواهند بسازند یعنی فرض الوجود است در این مورد كه لو فُرِض وجوده چه خاصیتی دارد؟ اگر این وجودش بعد بخواهد تحقق پیدا بكند الان موجود نیست اگر بعد بخواهد تحقق پیدا بكند این فرقش با سایر داروها چیست؟ كه قیمتش گرانتر است؟ و چه خصوصیتی دارد؟ می گوییم كه این دارو یك خواصی دارد كه بقیه داروها كه مانند این هستند این خواص را ندارند! و قرار است كه آمپولش را سال دیگر بسازند یا قرصش را سال دیگر بسازند در سؤال هیچ وقت وجود مّد نظر نیست لذا همیشه بزرگان گفته اند كه انسان بعد از سئوال به ما هوَ به خصوصیت آن شئ پی برد بعد سؤال می كند كه این هست یا نیست؟ این كه سؤال می كند هست یا نیست؟، این سؤال را بعد از سؤال از ماهیت را میپرسد، شما وقتی كه می خواهید بروید دارو را از داروخانه بخرید چطور می روید بخرید؟ آیا می روید یك شیشه را از داروخانه بر می دارید و بعد می گوید آقا پولش را بگیر یا خیر اول می روید به پزشك داروخانه می گویید: من دارای فلان ناراحتی هستم این قسمت از بدنم، كبدم، روده ام، سینه ام، قلبم درد می كند. ازخصوصیات شما سؤال می كند و شما برای او بیان می كنید وقتی كه خصوصیات را گفتید سؤال می كنید آیا یك همچین داروئی كه برای این بیماری هست وجود دارد یا ندارد؟ آن وقت او می گوید هست یا نیست. اول از هست دارو سؤال نمی كنید! اول سؤال می كنید اگر بخواهم داروئی برای این بیماری بخرم چه داروئی باید باشد؟ می گوید فرض كنید داروئی باید باشد كه درآن پتاسیم باشد، ید باشد و یا مواد پائین آورنده فشار خون باشد، ماده ای كه ضد انعقاد كلسترول وچربی درپلاكتهای عروق باشد این دارو با این خصوصیت به درد شما می خورد یك خورده فكر می كنید می گوئید حالا آقا شما این دارو را دارید؟ از اول كه نمی روید این دارو را بردارید اول ماهیت این دواء و خصوصیت این دواء باید برای شما مشخص بشود بعد آن وقت از وجود خارجی سؤال می كنید؟ این آن نكته مخفی است كه انسان وجود را همیشه در مرتبه متأخر از سؤال قرار می دهد نه در مرتبه متقدم. بنابراین با توجه به این مطلب دیگر فرقی نیست چه اینكه ما تفسیرماهیت را جواب سؤال ما هو بیاوریم كه صرف نظر از وجود و عدم وجود خارجی است یا اینكه تفسیر ماهیت را در سؤال ﴿ما به الشئ هوَ هو﴾ بیاوریم كه آن شیء كه در اینجا هست آن شی چه خصوصیاتی دارد چه آثاری دارد در واقع مرحوم آخوند و مرحوم علامه رضوان اللَه علیهما، شیء را به عنوان امر و عین وجود خارجی فرض كرده اندو پاسخ از ما به الشئ هو هو را پاسخ از سؤال وجود متشخص قرار داده اند. لذا گفته اند كه این وجود متشخص كه دارای یك وجود خارجی است این وجود متشخص چه آثاری و چه ذاتیاتی دارد؟ سائل بگوید كه ﴿هذا الشیء ما هو فی ذاته؟﴾ كه سؤال از ما به الشی هو هو است و شیئیت یك تعین خارجی است كه این تعین خارجی اعم است از وجود خارجی و اعم از وجود مفروض است لذا در اینجا مرحوم آخوند می فرماید این تفسیر دوم عام و خاصِ مطلق است نسبت به تفسیر اول، تلمیذ: متشكل است آن تعین و تشخصی كه می فرمایید آن وجود هم منطوی و مخفی است، اما سائل به آن التفات ندارد؟. استاد: ببینید اصلًا به طور كلی ما از ماهیتی كه سؤال می كنیم، ماهیتی كه در هوا است را كه سؤال نمی كنیم ماهیتی كه پا در هوا و بدون هیچ انتساب بوجود كه مورد سؤال نیست و به درد ما نمی خورد او یك امر عدمی است. اگر امری وجود پیدا نكند پس بنابراین سؤال از ماهیت هم سؤال بیخود و لغو خواهد بود، قطعاً وقتی كه سؤال می كند از ماهیت یك شئ وجود او را در نظر دارد نه اینكه صرف خصوصیات و آثار را با قطع نظر از وجود! نه! وقتی كه سؤال می كند آیا یك چنین دارویی كه دارای این خصوصیات باشد هست یا نیست؟ یعنی چه دارویی برای مرض من مفید است و باید چه خصوصیاتی داشته باشد؟ خصوصیات موجوده مد نظرش است یا خصوصیات معدومه؟ خصوصیات معدومه كه به درد مرض من نمی خورد پس قطعاً سؤالی كه سائل از او می كند از ماهیت است و وجود او مفروغ عنه است. یعنی كاری به آن ندارد لذا حتی نسبت به اعیانی كه وجود خارجی ندارند از آنها هم سؤال می كند چون محتمل الوجود است، متوقع الوجود است؟ چون توقع وجودش را دارد از الان می رود سؤال می كند. اسمش را توی لیست می نویسد كه وقتی كه این دواء آمد زودتر برای من بفرستی، درحالیكه هنوز دواء نیست. هنوز دارو نیست. چرا می رود این كار را می كند؟ به خاطر اینكه مسئله وجود و عین خارجی، لازمه سؤال از ماهیت است. وقتی كه من ندانم یك شئ در خارج اصلًا وجود ندارد و این یك امر عدمی است و اصلًا هم وجود پیدا نخواهد كرد این خودش عدم مطلق است بنابراین چگونه سؤال ازاین قضیة ای میكنم؟ مگر اینكه فرض كنید كه خود انسان بخواهد از خودش یك شیئی را بتراشد در عالم تخیل، در عالم ذهن خودش. سؤال: فرق بین التفات و عدم التفات است نه ماهیت و وجود، جواب: نه، همین، سؤال: چون به آن وجود مخفی التفات ندارد بعد ملتفت می شود. جواب: عرض بنده در اینجا اینست كه سائل اصلًا كاری به وجود ندارد. حتی در شیئی كه معدوم هم هست وجود متوقعش مورد نظر است. یعنی در آن كنه ذاتش، در آن خفاء ذاتی، آن وجود متأخر، آن مورد نظر هست ولی اصلًا به آن كاری ندارد. می گوید این الان وجود داشته باشد یا نداشته باشد، من از اول باید ببینم كه این عین خارجی چه خاصیتی دارد؟ بعد آنوقت می روم سراغش. حالا این موجود هست بروم بخرم یا موجود نیست صبر كنم. به امر عدمی كه هیچوقت ماهیت تعلق نمی گیرد. یعنی هیچوقت سائل نمی آید از یك امر عدمی سؤال بكند.

 سؤال: این برهان خدشه پیدا می كند

 جواب: نه برهان نیست. من می خواهم بگویم كه در اینجا فرق نمی كند. بین این دو مطلبی را كه مرحوم علامه آمدند توضیح دادند این توضیح به اصطلاح هر دو یكی است. یعنی در واقع چه سؤال بشود از ما هو، چه سؤال بشود از ما بِهِ الشیء هُوَ هوُ، هر دو یكی است این منظور من است. لذا صدرالمتالهین هم كه در اینجا آمده گفته كه پاسخی كه در جواب ما به الشیء، هُوَ هو است عام است نسبت به پاسخی كه در جواب ما هو است. آن برمیگردد فقط به ماهیه الشیء، این هم به وجود و هم به ماهیت برمیگردد. عرض بنده اینست كه این هر دو یكی است چون شیئی كه در اینجا هست چه بیاوری چه نیاوری در دل سائل آن شئ منطوی هست. بالاخره وقتی كه سائل سؤال می كند از ما هو، معنایش اینست كه ما هذا الشیء فی ذاته؟ این شئ توی قلبش است حالا در آنجا گفته ما هو، آن گفته ما به الشیء هو هو فرق نمی كند. شئ در اینجا وجود خارجی كه نیست كه بگوید این وجود خارجی متشخص، ما هو؟ شئ یعنی همان ما به الشیء شیئاً كه حتی در مورد باری تعالی هم داریم كه شیء لاكَالأشیاء كه از شاء یشیء می آید، شاء یشئ، مشئ یعنی مورد خواست، مورد توجه و مورد اشاره. و خواست را هم شئ می‌گویند. شئ به خاطر اینكه مورد توجه و مورد اشاره ومورد خواست انسان است و لذا در مورد خدای تعالی در خطبات امیرالمؤمنین داریم ﴿شیء لاكالاشیاء﴾، شئ به معنای ماهیت نیست شئ به معنای چیست؟ به معنای تشخص است، هر چیزی كه قابل برای تشخص است، حالا این تشخص چه ماهیت داشته باشد مثل ممكنات چه ماهیت نداشته باشد مثل وجود باری، فرقی دیگر در اینجا نمی كند. لذا اگر شما از ما هو می‌خواهید خود آن حقیقت را در نظر بیاورید و ذاتیات شئ را بدون شئ در نظر بگیرید قطعاً این مسئله خلاف است چون سائل اول شیئیت را مورد نظر آورده، یعنی شیئی كه در خارج هست یا در خارج می تواند باشد بنا بر یك قضیه مفروضه شرطیه این چه خصوصیاتی دارد و چه آثاری دارد؟ پس شئ همیشه هست حالا در اینجا به اسم آورده شده، به تلفظ آورده شده، و در سؤال از ما هو تلفظ ندارد. باز شیئیت در جای خودش مورد لحاظ است. سؤال: یعنی ممتنع بالغیر و محال ذاتی ماهیت ندارد؟ جواب: ندارد. یك مفهوم است ماهیت ندارد. چیزی كه ممتنع است، شما برای عدم چه ماهیتی تصور می كنید؟ هیچ، چون ماهیت ندارد، عدم است، وجودی كه ماهیت ندارد آن مساوی با عدم است. منظورم از ماهیت همان تشخص است، اعم از اینكه ماهیت باری باشد یا اینكه متشخصات خارجیه باشد كه الحق ماهیته انیته باشد، چه مبدعات در مراتب تشكیك در وجود خودش ماهیت است یا اینكه در مورد صورت و ماده كه تركیب از جنس و فصل باشد خودش موجب ماهیت است ولی چیزی كه عدم است، چیزی كه معدوم است، خیر. ببینید یك وقت شما حیوانی را در ذهن خودتان تصور می كنید كه آن حیوان معدوم است ولی شما به آن حیوان در ذهن خودتان وجود دادید. حالا كه وجود دادید، ماهیتش را ترسیم می كنیم. می گویید: من یك حیوانی را در ذهنم ترسیم كردم و میخواهم این حیوان را در صورتی كه امكانات داشته باشم با این تكنیك امروز با این وسایل امروز می خواهم یك گوسفندی و غنمی را در خارج با تركیبات ژن و این مسایل جدید امروزی، یك غنم شش پای سه سرِ پانصد كیلویی می خواهم در اینجا بنده تولید كنم. اینهم خصوصیاتش است، نقشة این را هم می كشید می گذارید جلو به همه هم نشان می دهید. این در اینجا وجود پیدا كرده است یعنی، منتهی وجود خارجی پیدا نكرده، وجود ذهنی است آن وجود ذهنی شما باز دارای ماهیت است، گرچه در خارج نیست ولی ممكن است كه در خارج تحقق پیدا بكند. وقتی كه یك گوسفند سه سر شش پای پانصد كیلویی هم بیایند درست بكنند شما می‌گویید: همینی كه من در ذهن آوردم الان در خارج است. و به عبارةٌ اخرای دیگر شما این نقشه ای را كه می خواهید بكشید برای ساختمان، ساختمان كه هنوز وجود خارجی ندارد، چطور شما نقشه را می كشید؟ یك مهندسی كه می نشیند و یك نقشه می كشد مگر غیر از این است كه بر می دارد چند تا خط این طرف و چند تا خط آن طرف و در اینجا دستشویی را قرار می دهد، آن جا را حمام می گذارد در آنجا اتاق خواب می گذارد و اونجا را سالن بعد می گوید: آقا از این خوشت می آید یا نمی آید؟ شما سؤال می كنید این ساختمانی كه می خواهی برای من درست بكنی چندتا اتاق دارد؟ این ساختمان چند متر است؟ شمالی است؟ جنوبی است؟ فرض كنید خصوصیاتش چیست؟ دو طبقه است؟ یك طبقه است؟ در كدام قسمت شهر واقع است؟ مصالحی كه می خواهی در این ساختمان به كار ببری چیست؟ این ساختمان چند سال دوام دارد؟ چه جوری می خواهی بسازی؟ آیا با شیروانی می خواهی بسازی؟ یا مسطح می خواهی درست كنید؟ این خصوصیاتی كه شما درست می كنید همه سؤال از ماهیت است. در حالی كه هنوز وجود ندارد. شما كه این سؤالات را می كنید بر چه اساسی است؟ بر اساس یك امر موجود، منتهی آن امر موجود یك امر ذهنی است.

 سؤال: یعنی نفس الأمر را در واقع شیئیةٌ معنی می كنید.

 جواب: حالا نفس الا مری كه به عنوان واقع است نه، به عنوان وجود اعم از خارجی و وذهنی، آن وجود خارجی، آن وجود تشخص دارد یا ندارد؟ یك مهندسی كه این ساختمان را در ذهنش ساخته و بعد این را به روی كاغذ آورده واقعاً، این فعل نفسانی، این اعمال وعمل نفسانی در خارج انجام شده یا نشده؟ البته شده بیچاره یك هفته وقت گذاشته است. صبح وشب نشسته وبا آن مغزش داشته كار كرده و بعد كاغذ آورده وهی خط این ور كرده آن طرف كرده آخرش می‌گوید آقا این نقشه مطابق با چیست؟ مطابق با آن مسئلة ذهنی است پس الان یك امری واقع شده منتهی آن هم در واقع نشده در ذهن انجام شده است. پس بنابراین ماهیت عبارة اخرای چیست؟ عبارة اخرای تشخص یك امر خارجی است آن امر خارجی چه در عین خارج باشد چه اینكه آن در وجود ذهنی باشد كه البته آن را هنوز مرحوم آخوند در اینجا مطرح نكرده اند. در واقع یك قدری زود ا ین سؤال مطرح شد. آنچه كه مورد نظر است در امروز می خواستم عرض كنم فقط این است كه بحث در مورد ماهیت همان طوری كه در سالهای گذشته كراراً عرض شد، یك بحث بسیار دقیقی است كه بنظر می رسد كه هرچه بیشتر راجع به آن صحبت بشود آن، گرچه در عین حال الان یك قضیه ای است كه شاید با یك نظرة ابتدائیه، یك مسئلة روشنی باشد ولی به خاطر آن رقّت و لطافت وظرافتی كه در ارتباط بین او و بین وجود است در بسیاری از اوقات انسان جای آنها را عوض میكند. به جای وجود ماهیت و به جای ماهیت اسمش را وجود می گذارد. آن رقّتی كه دارد و همان مسئله است كه در مواردی ما می بینیم كه كلمات بزرگان درموارد مختلف دارای یك نوع اضطرابی است كه در مسئلة ماهیت در اینجا مطرح شده است. از جمله همین قضیه، یعنی همین مسئلة امروز. در همین مسئله ای كه مرحوم ملاصدرا آوردند و می فرمایند تفسیری كه در اینجا در مسئلة ماهیت شده و در اینجا به خود وجود متشخص بر می گردد یعنی در واقع سائل دارد از آن وجود متشخص كه با این دو چشمش می بیند سؤال می كند. این قضیه برگشتش به این مسئله است كه این شیئ را كه سائل دارد با این دو چشمش می بیند و از وجودش دارد می پرسد، از وجودآن هیچ وقت سؤال نمی شود، از تشخص دارد سؤال می كند، به وجود كاری ندارد. وجودش را احساس می كند دست می زند الان می بیند. همین كه یكی اینجا هست، حالا چه دست بزند چه با چشمش ببیند چه صدای نفس كشیدنش به او برسد، بلاخره یك احساس وجودی را در اینجا می كند. دنبال چه می گردد؟ سائل از این شئ به دنبال وجود چه می گردد؟ ... وجودش را دارد می بیند. دیگر از وجود چه می خواهد؟ در خود اصل بودن چه فرقی می كند، بین اینكه انسان در اینجا با شد این درخت چنار فرض كنید در اینجا باشد كه هر دو اینها هست. در بودن، و احساس بودن، مفهوم بودن وآن درك بودن، در هر دو در اینجا وجود دارد. در همه اینها هست شجر در اینجا احساس بودن را می كند آنی را كه دارد به دنبالش می گردد بعد از این بودن آن ماهیت شئ است آن ذاتیاتش است. می دانم الان در اینجا یك چیزی در جلوی من ایستاده است ولی من چشمم خوب نمی بیند این كه ایستاده در جلوی من آدم است یا درخت است؟ در این كه یك چیزی ایستاده حرفی ندارد، نسبت به او كه مطلبی ندارد و، در بودن، در مفهوم بودن كه سائل حرف ندارد. می بیند یك چیزی الان هست. حالا با دستش دست بزند می بیند كه یك چیزی كنارش نشسته است. یا اینكه فرض بكنید كه حركت بكند، از حركت وتموج هوا احساس می كند یكی نشسته است. فرض بكنید از اینها هم گذشته چشمش هم حتی خوب نمی بیند ولی به طور مبهم یك فردی را می بیند باز احساس می كند یك فرد نشسته است. در همة این احوالات سؤال نمی كند از اینكه یك فرد نشسته است، بلكه سؤال می كند این كه نشسته است كیست؟ از او سؤال می كند كه آیا ایشان آقای شیخ باقر طهرانی هستند یا این كه یكی دیگر است؟ از او دارد به اصطلاح مطلب را می خواهد بپرسد این می شود چه؟ می شود سؤال از ماهیت. پس این سؤال از وجود نیست. وجود را داریم. بله، بحث بر می گردد كه این وجود چه تشخصی دارد؟ آیا این تشخص، تشخص این شكل و این شمایلی است؟ یا این كه تشخص تشكل شكل وشمایل آقای طهوری است؟ تشخص می شود چه؟ می شود ماهیت. پس هیچوقت سائل بحثش اصلًا راجع به وجود نیست. بحثش راجع به تشخص وجود است. وتشخص در وجود هم همان ماهیت و در ذاتیات و آثار وخواص وخصو صیات آن شئ است. چه اینكه در وجود خارجی باشد یا در وجود خارجی نباشد. ان شاء اللَه تا فردا بینیم تتمة مسئله چیست؟ خود رفقا این حواشی را بخوانند حواشی، حواشی خوبی است. هم مال مرحوم علامه وهم مال مرحوم سبزواری بسیار حواشی روشن كننده و به اصطلاح موضح است تا اینكه فردا ببینیم.

 سؤال: از جزئی سؤال از ماهیت نمی شود وقتی كه سؤال می شود از ماهیت سؤال از كلی است؟

 جواب: اصلًا در ماهیت جزئیت وكلیت نمی آید

 سؤال: شما می فرمائید كه، اصل وجود بعضی مواقع این وجود در اینجا یا از نوع شخص سؤال می كنم، یعنی در واقع اصلًا فصلش برای من مشخص نیست تا اینكه دربارة این، حالاحیوان است، انسان است، شجر است، این چیست؟ گاهی اصل وجود است وجودش مبهم است. این اصلًا نوعش هم برای من مشخص نیست.

 جواب: ببینید، سؤال از ماهیت به طور كلی هیچ ارتباطی به جزئیت و مصداق خارجی ندارد، بر می گردد به یك مسائل كلی. یعنی برگشت خود ماهیت، لذا در بحث فردا هم خود مرحوم آخوند این مسئله را ذكر می كند كه اصلًا در ماهیت ما جزئی و كلی نداریم. جزئی و جزئیت كه عبارت است از تشخص باشد این از آثار وجود است این به ماهیت كاری ندارد وقتی وجود یك وجود متشخصی شد آن موقع شما به او اشاره می كنید. ولی همین وجود زید كه شما بخواهید از ماهیت او سؤال كنید در جواب اینكه این چیست چه می گویید؟ می گوئید: این حیوان ناطق است،. آثار دیگرش اینكه عالم هم هست، متقی هم هست، ببینید همه كلی است. كاتب هم هست؟ شعر هم می گوید. بعد ورزش هم می كند همة سؤالها چیست؟ همة سؤالها كلی است. این كلی ها را شما كنار هم می گذارید، می شود چه؟ می شود زید. ولی آن چیزی كه زید را زید كرده و قابل امتیاز با بقیه كرده اینها نیست. آن تشخص در وجود است. یعنی وقتی كه وجود متشخص شد آنموقع شما می آیید چه كار می كنید؟ بین او و بین بقیه فرق می گذارید از آن وجود متشخص شما این كلیات را تا آنجا بر می دارید انتزاع می كنید. اولا این حیوان است چون می بینید حركت می كند انسان است می بینید نطق دارد و فكر و تعقل دارد صحبت می كند معلوم می شود علم دارد شعر می گوید معلوم می شود این قریحة ذاتی دارد وهمینطور هلمّ جرّی. لذا بحث راجع به اینكه ما هیت جزئیت وكلیت بر می دارد یا خیر، بحث بعد است صحبت امروز ما این بود كه چه ما سؤال بكنیم از یك امر مبهم كلی به عنوان طبیعت كلیه، چه اینكه سؤال بكنیم از امر مشخص خارجی در هر دوی اینها وجود مورد نظر سائل نیست، مفهوم وجود یك مفهوم جدائی است كه جدای از ماهیت به ذهن می آید این وجود چه خصوصیاتی دارد آن یك مطلب دیگر است بنابر این چه سؤال بكنیم كه ﴿ماهو؟﴾ یعنی خصوصیاتش چیست؟ چه سؤال بكنیم از اینكه ﴿ما به الشیء هوَ هو؟﴾ این شئ موجود كه مورد نظر ماست چه خصوصیاتی دارد؟ هر دوی اینها یكی است زیرا در سؤال هیچ وقت وجود مطرح نیست خصوصیات مطرح است این حرف ما بود.